

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۲، ش ۴ (پیاپی ۲۸)، زمستان ۱۴۰۰

صص: ۳۷-۱۱

شاپا: ۸۴۵۷-۲۲۵۱

پاسداشت مفاهیم عام انسانی و گونه‌های آن در شاهنامه فردوسی فرزاد دولتخواه

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران

دکتر رامین صادقی نژاد (نویسنده‌ی مسئول)

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران

دکتر رسول عبادی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران

چکیده

حکیم نامدار طوس در نامورنامه خود، ستایشگر بسیاری از خصلت‌ها، رفتارهای نیکو و صفات برازنده انسانیت است. در این اثر سترگ، به مجموعه‌ای از آداب و آئین‌ها برمی‌خوریم که فردوسی با هدفمندی به توصیف آنها می‌پردازد. شاهنامه در کنار اینکه تصویرگر ملی‌گرایی و صحنه پرداختن به افتخارات ملی و قومی، ایرانیان است؛ خالی از ارزش‌های جهان شمول و بشری نیز نیست. مفاهیم عام انسانی، ملی، مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و... در این اثر، در کنار هم آمده و به هم تنیده می‌شوند. در این میان، حجم قابل توجهی از شاهنامه، به پاسداشت مفاهیم عام انسانی، اختصاص یافته است. فردوسی با بیانی گیرا و شیوا، مفاهیم عام انسانی همچون؛ وطن‌دوستی، وفای به عهد، راست‌گویی و مهر و دوستی را همراه با گونه‌ها و مصادیقشان به نظم کشیده است. پژوهش حاضر، با روش توصیفی-تحلیلی به بازکاوی پاسداشت مفاهیم عام انسانی و گونه‌های آن در شاهنامه فردوسی پرداخته است. دستاورد آن مبین این نکته است که شاهنامه به عنوان سندی متقن و ارزشمند از گذشته قوم ایرانی، تجلیگاه پاسداشت و نکوداشت انواع مفاهیم اساسی و بنیادین عام انسانی است. فردوسی، گاه بصورت مستقیم و در موارد زیادی با زبانی نمادین، قهرمانان و اشخاصی را به تصویر می‌کشد و از پس سیمای آنها این عناصر را مورد ستایش قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: پاسداشت، فردوسی، شاهنامه، مفاهیم عام انسانی

Email: farzad.dolat007@gmail.com

rsns1970@gmail.com

r-ebadi@iauh.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۴/۰۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۷/۰۷

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسئله

آثار حماسی، در کنار بیان قهرمانی‌ها و پهلوانی‌های اقوام و ملل، گنجینه‌هایی بی‌بدیل از ارزش‌های انسانی و «مضامین اخلاقی و اجتماعی‌اند که برای جوامع امروز مفیدند» (کشاوری، ۱۳۸۱: ۳۸). در این میان، شاهنامه به عنوان یکی از شکوهمندترین آثار حماسی جهان، اثری ارزشمند می‌باشد که از هر جهت بی‌بدیل و بازتاب دهنده فرهنگ و هویت ایرانیان باستان است. این اثر، هویت ایرانی را در سه دوره اساطیری، حماسی و تاریخی به نمایش می‌گذارد. در هر سه دوره نیز مجموعه‌ای از آیین‌ها و آداب و رسوم در آن چهره می‌نماید. این اثر، صرفاً بیان‌کننده داستان‌ها و روایت‌های حماسی و اسطوره‌ای نیست؛ در خلال این داستان‌ها و روایت‌ها، مجموعه‌ای از آداب و سنن ایرانیان باستان گنجانده شده است که شیوه زیست، نوع تفکر و جهان‌بینی آنها را روشن می‌سازد و بازتاب‌دهنده شیوه‌های زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و آیین‌های سنتی و مناسک مذهبی است. «داستانهای شاهنامه اغلب به صورت افسانه و اسطوره بیان شده است؛ اما مبنای آن بر ساخت فرهنگی هویت انسان و جامعه ایرانی و آداب و رسوم سرزمین کهن ایران است» (احمدی، بذرافکن، عربی، ۱۳۹۱: ۸۴).

در این اثر سترگ، چهره‌ها و نهادها، اندیشه‌ها و کردارها با دقت و باریک‌بینی، نموده شده و شاعر، چنان روانشناسی باریک‌بین، با دقت و ویژگی‌های روحی و روانی و نقاط ضعف و قوت پهلوانان و فرمانروایان را بازنموده است. دلیری و نیرومندی، آشنایی به دقایق رزم و بیرون شدن از تنگناها، چاره‌گری‌ها در کنار نقاط ضعف پهلوانان بازگو می‌شوند. همچنین ضعف و قوت، فرمانروایان و وزیران نیز به شکلی باریک‌بینانه توصیف می‌شود. فرمانروایانی چون کاووس و کیخسرو، اگرچه از جبهه دوست هستند به سبب نقطه‌ضعف‌ها، گاهی مورد سرزنش‌اند و وزیرانی چون پیران ویسه اگرچه در جبهه دشمن‌اند به خرد و کیاست، توصیف می‌شوند. تمام روایت‌ها، داستان‌ها، پدیده‌ها و مفاهیم شاهنامه در بستر یک ساختار معنادار شکل می‌گیرند و طبعاً پاس‌داشت عناصر، مفاهیم و پدیده‌های شاهنامه نیز در پرتو همین کلیت، سامان می‌یابند. فردوسی با تیزبینی، به نکوداشت و پاسداشت ارزش‌هایی می‌پردازد که در فرهنگ روزگار گذشته انعکاس یافته‌اند. این پاسداشت و نکوداشت‌ها به صور گوناگون در اشخاص و پدیده‌هایی تجلی یافته که فردوسی آنان را قابل ستایش می‌داند. حکیم توس در میان افراد؛ پادشاهان، پهلوانان، زنان، موبدان و ... را که با صفات نیکشان در شأن و مقام بزرگداشت، قرار می‌گیرند، مورد ستایش قرار می‌دهد. او مفاهیم عام انسانی و مفاهیم ملی، مذهبی و ... را نیز که پسندیده هستند و مورد اقبال مردم، مورد ارج داشت قرار می‌دهد.

آنچه در پژوهش حاضر برای بررسی و تحلیل انتخاب شده است، مفاهیم و پدیده‌های عام انسانی و گونه‌های نکوداشت آنها در شاهنامه است. فردوسی به عنوان شاعری حکیم، مفاهیم و ارزش‌های عام انسانی از جمله وطن‌دوستی، راستگویی، وفای به عهد و... را، مورد تبیین و پاسداشت قرار داده است.

رهیافت و هدف پژوهش حاضر، این است که علل و اسباب پاسداشت انواع مفاهیم عام انسانی را با رویکرد توصیفی-تحلیلی در شاهنامه فردوسی مورد واکاوی قرار دهد و به سؤالات زیر پاسخ دهد:

- ارزش‌ها و مفاهیم عام انسانی که در شاهنامه مورد پاسداشت قرار گرفته‌اند، کدامند؟
- پاسداشت هر یک از این پدیده‌ها و مفاهیم بر اساس چه معیارهایی و به چه دلایلی می‌باشد؟

۱-۲- پیشینه پژوهش

از آنجایی که شاهنامه فردوسی اثری ارزشمند در مورد ایران باستان و بازتاب هویت آن به شمار می‌آید، پژوهش‌های زیادی از سوی پژوهشگران در مورد آن، صورت گرفته است و کتاب‌ها و مقالات متعددی در ابعاد متفاوت اندیشگی، تاریخی، زبانی، ادبی و ... آن نگاشته شده است؛ در مورد آیین‌ها و ارزش‌های عام انسانی نیز پژوهش‌هایی در قالب کتاب‌ها و مقالات انجام شده است. خالقی‌مطلق (۱۳۸۱) در کتاب «سخن‌های دیرینه» به موضوع اخلاق و فضایل اخلاقی در شاهنامه پرداخته است. ملاحمد (۱۳۸۸) نیز در کتاب «بیا تا جهان را به بد نسپریم» در این باره، بحث داشته است. از جمله مقالاتی که در این زمینه نگارش یافته می‌توان به «اخلاق در شاهنامه» از سیدمحمد علوی مقدم (۱۳۷۱) اشاره کرد که اخلاقیات را در شاهنامه مورد بررسی قرار داده است. مقاله «وطن‌پرستی فردوسی» از نصرالله فلسفی (۱۳۱۳) نیز به طور گذار به مفهوم وطن و عشق به آن در شاهنامه اشاره کرده و دلایل پاسداشت و گونه‌های آن بحث و بررسی نشده است. «فضیلت وطن‌دوستی در شاهنامه و نظریه فضیلت ارسطو»، از طیب چهری و همکاران (۱۳۹۶)، مقاله دیگری است که در این زمینه به نگارش درآمده است. مقاله «پژواک فرهنگ پیمان و پیمان‌داری در شاهنامه و متون اوستایی و پهلوی» از حسین جلالی (۱۳۷۵) نیز مقاله‌ای مرتبط با موضوع عهد و پیمان و جایگاه آن در شاهنامه است. «تعلیم دوستی در شاهنامه» (افراسیاب‌پور، ۱۳۹۰) مقاله دیگری است که در موضوع مهر و دوستی در شاهنامه و آیین دوست‌یابی در شاهنامه تألیف شده است. تاکنون پژوهشی که به صورت مستقل به پاسداشت انواع ارزش‌های عام انسانی در شاهنامه پرداخته باشد، تألیف نشده است. تفاوت پژوهش حاضر با پژوهش‌های صورت گرفته در این است که این پژوهش درصدد است مفاهیم و پدیده‌های عام انسانی

را بازکاوی و دلایل نکوداشت آن را از دیدگاه فردوسی با ذکر نمونه‌هایی از ابیات شاهنامه، مورد بررسی و مذاقه قرار دهد.

۱-۳- روش تحقیق

روش تحقیق در پژوهش حاضر به اقتضای ماهیت آن، توصیفی-تحلیلی است. بعد از مطالعه موضوعات مطرح در بحث کارکردهای اجتماعی و سیاسی هدیه و پیشکش در شاهنامه فردوسی، یکایک کارکردها استخراج و مورد بحث و بررسی قرار گرفته و یافته‌های پژوهش در بخش نتیجه‌گیری ارائه شده است.

۲- بحث و بررسی

در این پژوهش تلاش بر این است که انواع مفاهیم عام انسانی از جمله: میهن‌پرستی، وفای به عهد، راست‌گویی، مهر و دوستی و... که در شاهنامه فردوسی تجلی یافته، بازکاوی و دلایل نکوداشت هر یک مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

۲-۱- پاسداشت ارزشهای عام انسانی

ارزش و ارزش‌ها، براساخته زندگی اجتماعی انسان‌هاست و توافقی است؛ پیشینیان چنین گمان می‌کردند که ارزش‌ها، مرتبط با آسمان و عالم ماوراء و مقوله‌هایی فرازمینی می‌باشند، درحالی که امروزه، انسان دریافته است که ارزش، ریشه در زندگی اجتماعی دارد و نشأت گرفته از روابط اجتماعی است. تعریف ارزش نیز چون دایره شمول آن، گسترده است. پژوهشگران چندی تعاریفی از آن ارائه نموده‌اند. ودروف و دیوستا ارزش را چنین تعریف کرده‌اند: «وضعیتی عام در زندگی که افراد حس می‌کنند چنان حالتی تأثیر بسزایی در خوبی و خوشبختی آنها دارد» (ون دث، ژان واسکاربرگ، الینور، ۱۳۷۸: ۱۱۴) نای نیز این تعریف از ارزش را ارائه می‌دهد: «ارزش عبارت است از امری کاملاً انتزاعی که واقعیات، احساس‌ها و یا تجارب بشری را احاطه نموده است» (همان، ۱۱۴) ارزش‌ها، امور مطلوبی هستند که در قالب افعال ظاهر می‌شوند.

با وجود تعریف‌های متفاوت از ارزش، ویژگی‌های مشترکی نیز در ارزش‌ها دیده می‌شود. مک لاف لین سه ویژگی مشترک را در تعریف‌های متفاوت از ارزش آورده است:

«۱. ارزش‌ها مستقیماً قابل مشاهده نیستند. ۲. ارزش‌ها دارای وجوه‌شناختی، عاطفی و ضمنی می‌باشند. ۳. ارزش‌ها مستقل از فاعل زنده و محیط اجتماعی‌شان عمل نمی‌نمایند» (همان، ۱۱۵)

ارزش‌ها، قراردادهایی اجتماعی‌اند و در جوامع متفاوت، بسته به دیدگاه‌های جمعی، متفاوت‌اند؛ با این همه پاره‌ای ارزش‌ها نیز همچون همسانی ذاتی بشر، در جمیع جوامع ارزش شناخته می‌شوند که از این ارزش‌ها می‌توان با عنوان ارزش‌های عام بشری یاد کرد.

شاهنامه عرصه ظهور پاره‌ای ارزش‌های عام انسانی و توصیف و نکوداشت آن است. فردوسی در شاهنامه، به پاسداشت انواع مفاهیم عام انسانی پرداخته که درک عمیق و همه‌جانبه آنها، سبب آشنایی با روحیات ملی ایرانیان و ویژگی‌های اجتماعی آنان می‌شود. عناصر عام و ارزش‌های مشترک انسانی همچون وطن‌دوستی، وفای به عهد، راست‌گویی و... در این اثر سترگ بازنمایانده شده‌اند که نشانگر اشتراک روحیات ایرانیان با ملل دیگر و ارج نهادن ارزش‌های اصیل انسانی است. پاره‌ای از این ارزش‌ها در سطور زیر مورد واکاوی قرار می‌گیرد:

۲-۱-۱- پاسداشت وطن‌دوستی و گونه‌های آن

یکی از عناصر عام انسانی در شاهنامه، وطن‌دوستی است که به اشکال گوناگون مورد نکوداشت قرار می‌گیرد. پرورش حس میهن‌دوستی «از اهداف و موضوعات اساسی شاهنامه محسوب می‌شود» (ملااحمد، ۱۳۸۸: ۶۹). پهلوانان شاهنامه و بالاخص رستم در خدمت وطن و پاسبانی از مرزهای ایران زمین‌اند. رستم، خود را وطن‌پرست و نگهدار وطن می‌داند:

نگهدار ایران و نیران منم بهر جای پشت دلیران منم

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۳۴۱/۵)

وطن‌دوستی در شاهنامه، بیشتر بر محور وطن در مفهوم قومی آن می‌چرخد. اگرچه این گونه تصویر از وطن که آشکارترین جلوه وطن‌دوستی در ازمنه گذشته است، هیچ‌گاه از ذهن و اندیشه ایرانیان رخت برنیسته است؛ اما شدت این احساسات را بیشتر می‌توان در مواجهه و مقابله ایرانیان با اقوام بیگانه مشاهده نمود. خاصه پس از پیروزی اعراب و شکست سپاهیان ایران در سال ۲۱ هجری. در دوره امویان حس برتری جوئی عربی تشدید شد و امویان برخلاف تعالیم اسلام و منطبق با خوی عصر جاهلی، تعصب قومی و قبیله‌ای عربی را جایگزین مساوات اسلامی کردند و همه ملل مغلوب را به چشم بنده نگریستند و ایشان را موالی و محکوم به فرمان‌بری شمردند. تحمّل این وضع برای ایرانیان که احساسات قوی ملی داشتند، دشوار بود. این عامل سبب واکنش شد و شعوبه به این شکل پدید آمد. نهضت فکری متمایل به برتری اعراب در زمان بنی‌امیه و بعد از آن بر استدلال‌هایی تکیه داشت: «۱. اعراب از نظر صفات اخلاقی بر دیگر اقوام مزیت و برتری دارند. در این ارتباط طیف متنوعی از صفات برای اعراب برشمرده شده که ایشان به مواردی چون مهمان‌دوستی، وفای به عهد، کرامت نفس و غیرت و... با ذکر حوادث متعدد تاریخی تأکید داشتند. ۲. اعراب دارای سخن زیبا و فصیح و استعداد ادبی سرشارند. ذوق ادبی در بین اعراب بادیه و حتی افراد بیسواد شایع است. سخن ایشان فصیح و کلامشان انباشته از نوا و ظرائف

حکمت است و این به زعم ایشان، نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌های ذاتی و صلاحیت‌های نژادی عرب است» (بهرامی احمدی، ۱۳۸۲: ۱۴۱)

در برابر این، شعوبیه، با آیات و احادیث و روایات بر عدم برتری عرب و عجم تأکید می‌کردند. آنان معتقد بودند عرب بر عجم جز با تقوی فخر و برتری ندارد. در عقدالفرید در مورد شعوبیه می‌آید: «شعوبیه کسانی هستند که به مساوات مردم معتقدند» (انصاف‌پور، ۱۳۵۹: ۵۳)، در لسان‌العرب نیز آمده: «شعوبیه کسانی هستند که شأن عرب را کوچک می‌شمارند و برای آنان برتری نسبت به غیر عرب قایل نیستند» (ابن منظور، ۱۴۱۹: ۵/ ۴۸۲).

احساسات شعوبی‌گری در بین ایرانیان، تند و پرشور بود. «ایرانیان که توجه و عنایت به ملیت و علاقه به ایران، از کهن‌ترین آثار ایشان یعنی از اوستا گرفته تا آخرین اثر مشهور عهد ساسانی یعنی خداینامه در همه جا به نحو بارزی مشهود است، نمی‌توانستند تحقیر اعراب را تحمّل نمایند. همین امر، اندک‌اندک ایشان را به بیان مفاخر و مآثر گذشتگان این مرز و بوم و تحقیر و خوار شمردن قوم عرب کشاند. هر چه از ایام تسلط اعراب می‌گذشت، شور و دلبستگی ایرانیان نسبت به ایران و مفاخر نیاکان شدت می‌یافت. این عواطف ملی کم‌کم در سده چهارم و پنجم به سرودن حماسه‌های ملی، خاصه شاهنامه فرزانة طوس انجامید. اگرچه بعدها شور این عواطف تنزل یافت یا به گونه دیگری درآمد» (عبدالعلی‌پور، مدرسی، ۱۳۸۵: ۸۲-۸۱).

میهن‌دوستی در اکثر جوامع بشری یک ارزش است و همواره پسندیده. فردوسی برای احیای روح ملی ایرانی و برانگیختن احساسات ملی برای خیزش علیه ترکان و اعراب-که ایران را در تسلط داشتند و همچنین حفظ زبان و هویت، ایران یکپارچه و یگانه را تبلیغ می‌کرد. شاهنامه‌پژوهان در این نظر همداستان‌اند که شاهنامه، کتابی ملی است. «پیدایش ایران در شاهنامه رنگ و روی اساطیری دارد. فریدون پادشاه اسطوره‌ای، جهان را میان سه فرزندش تقسیم می‌کند و ایران را که بنا به دیدگاه ملی‌گرایانه فردوسی، بهترین سرزمین است به شایسته‌ترین فرزندش وامی‌گذارد. این کار جلوه ویژه‌ای به ایران در پاسداشت و نگاهبانی از آن می‌دهد (چهری، صفایی مقدم، جوکار، ۱۳۹۶: ۱۰۴). فردوسی، این واقعه را چنین بنظم می‌کشد:

دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
از ایشان چو نوبت به ایرج رسید	مر او را پدر شاه ایران گزید
بدو داد کو را سزا بود تاج	همان کرسی و مهر و آن تخت عاج

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۱/۱-۹۰)

بر این تقسیم، سلم و تور حسد می‌برند، چنان که تور خطاب به سلم می‌گوید:

تو را باید ایران و تخت کیان
 مرا بر در ترک بسته میان
 چنین بخششی کان جهان جوی کرد
 همه سوی کهنتر پسر روی کرد
 (همان: ۱۰۲)

حسّ وطن‌پرستی فردوسی در شاهنامه، پرشور، آرمانی و ریشه در بنیان فکری ملی‌گرای او دارد؛ عشق به ایران در شاهنامه به مفهوم عشق به فرهنگ مردم ایران و آرامش و آبادی و آزادی ایران و اعتلای زبان پارسی است. او پرشور و احساسی، بر تبار خویش می‌نازد و دیگر تبارها و نژادها و آمیختگی ایرانیان با آنان را برنمی‌تابد. از آنان به این خاطر بیزار است که حریم ملیت ایرانی و خاک ایران را مورد هجوم و تازش قرار داده‌اند. حبّ وطن، سبب می‌شود ایران برای او مظهر نور و روشنایی باشد و انیران مظهر تاریکی و ظلم و تباهی. منطبق با این نگاه، نفرت از مهاجم، به مفهوم نفرت از ظلم است و «نفرت از ضحاک و افراسیاب نفرت از بیدادگری‌های آنهاست و ستایش کین‌خواهی ایرانیان، ستایش اجرای عدالت است. چگونه می‌توان در پیام وطن‌پرستی شاهنامه نشانی از نژادگرایی یافت، درحالی که می‌بینیم کیخسرو و پادشاه آرمانی شاهنامه از یکسو نژاد تورانی دارد و مادرش فرنگیس دختر افراسیاب دشمن آشتی‌ناپذیر ایران است. مادر رستم جهان پهلوان ایرانی دختر مهرباب کابلی دیوزاد است که تبار ضحاک تازی پلیدترین دشمن ایرانیان دارد و سرانجام هم به نیرنگ همان مهرباب در چاهساری جان میسپارد» (ریاحی، ۱۳۸۰: ۱۹۴).

نولدکه Theodor Nöldeke می‌نویسد: «وطن‌پرستی، یعنی ایران‌پرستی شاعر ما یک‌نوع ایران‌پرستی معنوی محض بوده، وطن‌پرستی او عبارت از شوق مفرط برای ملت‌ی بود که وحدت و بزرگواری آن از مدتها پیش از بین رفته بود. در عین اینکه حس ملیت ایرانی هنوز در موقع اضمحلال بنی‌امیه و مجدداً هنگام غلبه مأمون برهان‌های بخصوصی در میان اهل خراسان، یک نوع قوه و قدرتی بود، باز در زمان فردوسی دیگر نمی‌شد از اهمیت سیاسی چنین عقیده‌ای صحبتی به میان آورد؛ اما کاملاً بی‌اهمیت هم نبود. همین اهمیت باعث شد که ادبیات جدید فارسی رونق تازه‌ای به خود گرفت. البته تمام روایات راجع به تاریخ گذشته ایران و مخصوصاً کتاب نثری که شاهنامه از روی آن به نظم درآمده، آمیخته به یک چنین احساساتی بود؛ اما فردوسی این احساسات را به زیباترین و جاندارترین طرزی مجسم کرد» (نولدکه، ۱۳۲۷: ۸۲-۸۱).

فردوسی آرزومند بازگشت آزادی و عظمت و فرمانروایی ایران بود و مانند نیاکان خویش آرزو داشت که شاهی از نژاد پاک ایرانی و از نسل شهریان ایران بر وطن او

حکمران گردد تا دست تسلط اعراب و ترکان از ایران، کوتاه گردد؛ چرا که با توجه به اندیشه ملی‌گرایانه خود، اختلاط با این دو قومیت را سبب از میان برخاستن خلوص نژاد ایرانی می‌دانست و می‌سرود:

از ایران وز ترک وز تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخن‌ها به کردار بازی بود
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۲/۲۱۳۰)

فردوسی از اینکه غرور ملی و روح وطن‌پرستی در ایرانیان با تسلط اعراب و ترکان، به افول گراییده بود، رنج می‌کشید. روح ایران‌دوستی او را برانگیخت که تا در مسیر زنده کردن نام و نشان از یاد رفته ایران گام بردارد و روحیه آزادمنشی و استقلال‌جویی ایرانیان را که گذشت ایام و تسلط بیگانگان آن را تحت‌الشعاع خود قرار داده بود، تقویت کند. در این مسیر او «جز همت و هنر سرمایه‌ای نداشت. پس آن هر دو را با گران‌بهاترین قسمت عمر خویش، در راه احیای نام و نشان از یاد رفته ایران به کار برد. سی و پنج سال از عمر خود را صرف سرودن شاهنامه کرد و مجموعه‌ای پدید آورد که جلوه‌گاهی ارزنده از تمدن کهن و و بزرگی و سروری نژاد ایرانی بر دیگر نژادهای جهان است» (فلسفی، ۱۳۱۳، ۲۰۱). فردوسی، حس وطن‌دوستی را به طور مستقیم برای خواننده بازگو نمی‌کند؛ بلکه به واسطه قهرمانان و پهلوانان و از زبان آنها، مقصود خود را برای مخاطب بازگو می‌کند؛ به همین خاطر، پهلوانان در شاهنامه، از جمله عناصر اساسی برای ابراز حس وطن‌پرستی و به عنوان نمایندگان ملیت ایرانی، محمل اندیشه وطن‌پرستی فردوسی‌اند. در دفاع از میهن، از جان و مال خود دریغ نمی‌کنند و همچون نگهبانانی جان‌برکف، همواره در خدمت ایران و مرزهایش و شکوه و اعتلای آنند. آنان با فداکاری‌ها و جانفشانی‌هایشان در صحنه نبرد، حس وطن‌پرستی خود را به نمایش می‌گذارند. جلوه‌های پاسداشت وطن‌پرستی در شاهنامه مرتبط با ذهنیت و جهان‌بینی فردوسی، را می‌توان در موارد زیر دسته‌بندی و تحلیل نمود:

الف. فداکاری و جانفشانی

شاهنامه به عنوان شناسنامه فرهنگی ایران باستان و نسب‌نامه ایرانیان، از ارزش و اهمیت بسزایی برخوردار و مشحون به ذکر جنگ‌ها و پهلوانی‌ها و جانفشانی‌ها برای دفاع از مرزهای ایران است. فداکاری در راه وطن، از دغدغه‌های بنیادین پهلوانان در شاهنامه می‌باشد که همواره در پیروزی و عظمت وطن، از هیچ چیز، دریغ نکرده‌اند. فردوسی یکی از

ابعاد وطن‌پرستی رایج در زمان خود یعنی حسّ قومی و نژادی را که با فداکاری و جانفشانی در راه وطن پیوند عمیقی دارد، چنین بازخوانی می‌کند:

ز بهر بر و بوم و پیوند خویش زن و کودک و فرزند خویش
همه سر بسر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۷۸/۴)

این ابیات از زیباترین اشعار در وطن‌دوستی فردوسی‌اند که از زبان پادشاهی همچون افراسیاب بیان شده‌اند؛ بدین معنا که افراسیاب نیز وطن خود (توران) را دوست دارد و نسبت به آن حسّ و عواطف وطن‌دوستی را در خود جلوه می‌دهد. اینجاست که عام بودن مفهوم وطن‌پرستی روشن می‌گردد؛ نه تنها ایرانیان بلکه دیگر ملل، حتی دشمن ایرانیان - افراسیاب - نیز وطن‌پرست است. فردوسی، همواره دفاع از وطن را یک «ارزش» می‌داند و اعتقاد دارد که هر وقت وطن و سرزمین مورد هجوم قرار بگیرد، باید بی‌درنگ جانفشانی کرد و چنین عملی شایسته آفرین است؛ آنکه نظاره‌گر غارت و ویرانی سرزمین خویش باشد هیچ کس بر او آفرین نخواهد گفت و این کار عملی ناستوده است:

نمانیم که این بوم ویران کنند همی غارت از شهر ایران کنند..
نخوانند بر ما کسی آفرین چو ویران بود بوم ایران زمین
هر آنکه که سازیم زین گونه بند ز دشمن به ایران نیابد گزند
نباید که آید یکی زین به رنج بده هر چه خواهند و بگشای گنج
کشاورز و دهقان و مرد نژاد نباید که آزار یابد ز داد
(همان: ۷۱/۸)

حسّ وطن‌دوستی تا جایی در خون و رگ پهلوانان نفوذ کرده، حتی از تن و جان خود نیز برای آبادی آن دریغ نمی‌کنند. پهلوانان و قهرمانان شاهنامه در جانفشانی از وطن، همواره به دستورات شاه احترام قائل بودند. به عبارتی، وطن‌دوستی آنها پیوند عمیق با شاه دوستیشان داشت، به عقیده آنها شاه، رأس هرم و فرمانروا و نیرو و عاملی برای وحدت و انسجام جامعه و مردم بود. فردوسی از شاه‌دوستی که نتیجه میهن‌دوستی پهلوانان است، اینگونه یاد می‌کند:

که فرمان جزاینست مارا از شاه به کین سیاوش خون ریختن روان شرم دارد به دیگر سرای (همان: ۱۵۷/۵)	بدان ای نگهبان توران سپاه مرا جنگ فرمود آویختن چو فرمان خسرو نیارم به جای
---	--

پهلوانان شاهنامه، نمونه‌های صادق و پاک‌باخته از وطن‌پرستی‌اند. این ویژگی به خصوص در رستم، برجسته است و «رستم در شاهنامه نمونه کامل یک ایرانی قهرمان و پاک‌سرشت است که فردوسی او را آیینۀ تمام‌نمای اصالت نژادی و ستوده‌خویی و بلندنامی می‌داند و آمال ملی و کیان قومی ملّتی را که در معرض کشمکش‌های تاریخی قرار دارد، در چهره او متجلی و نمایان می‌بیند» (ادیب برومند، ۱۳۸۰: ۴۱). در همه‌جا نیرو و اندیشه او در خدمت ایران است، به گونه‌ای که می‌توان او را با اطمینان قهرمان ملی نامید. «رستم نه تنها پهلوان پهلوانان که بخرد و فرزانه و دادگر و جنگنده با ستم‌ها و بیدادهاست و این همه کم نیست» (رحیمی، ۱۳۶۹: ۲۲). فردوسی از زبان رستم در وطن‌پرستی او چنین نقل می‌کند:

نگهدار ایران و شیران منم به هر جای پشت دلیران منم (فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۵۳/۶)
--

این بیت، آیینۀ تمام‌نمای وطن‌پرستی رستم است. او پشت و پناه ایران است و در بیشتر قسمت‌های شاهنامه، وطن‌پرستی‌اش، پاس داشته شده است.

در رزم با پولادوند نیز حس وطن‌دوستی رستم به عاطفی‌ترین شکل ممکن، بروز می‌کند. او در این نبرد، نه نگران جان خود، بلکه دل‌نگران وطن و مردمان سرزمین خود است، در گرماگرم جنگ، راز و نیازی با خداوند خویش می‌کند و از او یاری می‌طلبد تا پیروز شود و وطنش را از ویرانی و مردمانش را از کشتار برهاند.

چو پولادوند از بر زین بماند که ای برتر از گردش روزگار گراین گردش جنگ من داد نیست روا دارم از دست پولادوند ور افراسیابست بیدادگر که گر من شوم کشته بر دست اوی	تہمتن جهان آفرین را بخواند جهاندار و بینا و پروردگار روانم بدان گیتی آباد نیست روان مرا برگشاید ز بند تو مستان ز من دست و زور و هنر به ایران نماند یکی جنگجو
---	---

نه مرد کشاورز و نه پیشه‌ور نه خاک و نه کشور نه بوم و نه بر
(همان: ۲۹۱/۴)

از دیگر اشخاصی که مظهر فداکاری در راه وطن در شاهنامه است، هجیر، پهلوان ایرانی می‌باشد. او اسیر سهراب می‌شود و از آنجایی که حس وطن‌دوستی با روح او عجین شده، از نشان دادن رستم به سهراب سرباز می‌زند؛ چرا که باک از این دارد که رستم به دست سهراب کشته شود و ایران، بدون او خوار و ضعیف گردد. سرانجام نیز در این راه کشته می‌شود. فردوسی این صحنه را چنین توصیف می‌کند:

اگر پهلوان را نمایی به من	سرافراز باشی به هر انجمن
ترا بی‌نیازی دهم در جهان	گشاده کنم گنج‌های نهان
ور ایدون که این راز داری ز من	گشاده بپوشی به من بر سخن
سرت را نخواهد همی تن بجای	نگر تا کدامین به آیدت رای

(همان: ۲۱۶/۲)

به دل گفت پس کار دیده هجیر	که گر من نشان گو شیرگیر
بگویم بدین ترک با زور دست	چنین یال و این خسروانی نشست
ز لشگر کند جنگ او ز انجمن	برانگیزد این باره پیلتن
برین زور و این کتف و این یال اوی	شود کشته رستم بچنگال اوی
از ایران نیاید کسی کینه‌خواه	بگیرد سر تخت کاووس شاه
چنین گفت موبد که مردن بنام	به از زنده دشمن بدو شادکام
اگر من شوم کشته بر دست اوی	نگردد سیه روز چون آب جوی
چو گودرز و هفتاد پور گزین	همه پهلوانان با آفرین
نباشد به ایران تن من مباد	چنین دارم از موبد پاک یاد

(همان: ۲۱۹/۲)

در بیتی که فردوسی از زبان زال نقل می‌کند نیز ایران‌دوستی و وطن‌پرستی زال مشهود است:

من از درد ایرانیان چون عقاب همی تاختم همچو کشتی بر آب
(همان: ۳۹۱/۵)

پهلوانان در شاهنامه با فداکاری و از خودگذشتگی، در دفاع از میهن خود تلاش می‌کنند و همواره وطن را مقدّم بر جان و مال خود می‌بینند. در این میان، اطاعت از پادشاه و فرمانبری از او نیز در جهت حفظ وطن و یکپارچگی آن مورد توجّه پهلوانان شاهنامه بوده و در کنار این باور آیینی آنها را بفرمانبری پادشاه سوق می‌داد.

ب. نیک‌نامی و حفظ آبرو

ایرانی، مسکوکی دوروی است که یک روی آن ملیّت و وطن‌دوستی و روی دیگر، دینداری و اخلاق نیکو و توجّه به نام و ننگ است. فردوسی هر دوی اینها را در شاهنامه بازتاب داده است. در جهان‌نگری فردوسی، نام و ننگ و دروغ و ترفند وقتی وجهی از قبول دارد که برای وطن باشد. «پهلوان ایرانی به دروغ و ترفند و مکر و فریب دست نمی‌یازد؛ مگر برای نجات ایران و حفظ نام» (صفا، ۱۳۷۴: ۲۴۲). از جمله در داستان کاموس‌کشانی، وقتی سپاه ایران در برابر سپاه چین قرار می‌گیرد، رستم برای تهییج ایرانیان به ایستادگی برای وطن و صیانت از آن چنین می‌گوید:

وزین روی رستم به ایرانیان	چنین گفت که اکنون سرآمد زمان
چنین یکسره دل مدارید تنگ	نخواهم تن زنده بی‌نام و ننگ

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۲۰۲/۴)

فردوسی می‌گوید که مردن با نام و افتخار، بهتر از زیستن در سرافکندگی و مذلّت و در نتیجه شادکامی دشمن است.

به یک روی جستن بلندی سزااست	اگر در میان دم اژدهاست
چنین گفت مؤبد که مردن بنام	که مرده شود کالبد زیر گرد
همی نام جاوید باید نه کام	بینداز کام و برافراز نام

(همان: ۸۶/۶)

حفظ آبرو و ایستادگی در مقابل دشمن، یکی از مصادیق و معیارهای وطن‌دوستی فردوسی است که در تار و پود شاهنامه تنیده شده است، لذا فردوسی در حفظ و پاسداشت از وطن، فرد را فدای گروه و جامعه می‌کند؛ چرا که در پشت و پناه فرد (پهلوانان) است که ایران، زنده و جاویدان می‌ماند؛ چرا که همانطور که خود از زبان پهلوانان گفته، کالبد مردنی است؛ اما نام نیک و سرزمین و ملیّت باقی خواهد ماند.

ج. ترجیح دادن وطن بر علایق شخصی

با مطالعه شاهنامه، درمی‌یابیم که وطن‌دوستی بر علایق و عواطف شخصی تقدّم دارد و عملکرد و اقدامات پهلوانان و قهرمانان شاهنامه به خاطر پاسداشت وطن است. باری، فردوسی در صیانت از سرزمین، بُعد فردگرایی را به دیده کوتاه‌بینی می‌نگرد و همواره ندا درمی‌دهد که نبرد با دشمن، نباید برای تاج و تخت و علایق شخصی خویش باشد. بنابراین پهلوان ایرانی، برای مطامع و منافع شخصی، هموطنان خود را به کشتن نمی‌دهد. در نبرد بین اسفندیار و رستم، اسفندیار به رستم می‌گوید:

مبادا چنین هرگز آیین من	سزا نیست این کار در دین من
که ایرانیان را به کشتن دهم	خود اندر جهان تاج بر سر نهم

(همان: ۲۸/۶)

یا در فرازی دیگر از شاهنامه، برتری وطن بر علایق و عواطف شخصی را از زبان گردآفرید می‌شنویم:

بخندید و او را بافسوس گفت	که ترکان ز ایران نیابند جفت
---------------------------	-----------------------------

(همان: ۱۸۹/۲)

گردآفرید یکی از زنان جنگاور شاهنامه می‌باشد؛ فردوسی با نقل این بیت از زبان او، بر این نکته تأکید می‌کند که زنان پهلوان شاهنامه نیز همچون جنگاوران مرد، میراث‌دار حس وطن‌پرستی و ملیت‌گرایی‌اند و احساس شخصی را بر وطن‌پرستی، برتری نمی‌دهند.

۲-۱-۲ پاسداشت وفای بعهد و پیمان و گونه‌های آن

وفای به عهد یکی از ارزش‌های مهم در زندگی انسان‌هاست که باعث پیشرفت و سامان زندگی و جامعه می‌شود. وفای به عهد، یک صفت اخلاقی مثبت است و در قرآن نیز به آن تأکید و توصیه شده است. از جمله خداوند متعال می‌فرماید: (بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) (آل عمران/ ۷۶)، (فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ) (بقره/ ۸۰)

وفای به عهد موجب رستگاری و در مقابل آن پیمان‌شکنی و خیانت موجب نابودی می‌شود. در شاهنامه گونه‌های چندی از وفای به عهد را شاهد هستیم که فردوسی زبان به نکوداشت آنها گشوده و در مقابل، پیمان‌شکنی را مایه خواری دانسته است. «وفای به عهد» یکی از شاخص‌ترین ارزش‌های اخلاقی است که در شاهنامه جایگاه خاصی دارد؛ فردوسی، این اصل مهم اخلاقی را می‌ستاید و آن را به صور گوناگون در قالب سخنان قهرمانان و

پهلوانان نامدار شاهنامه می‌گنجاند. در شاهنامه، حماسه با اخلاق درآمیخته است، پهلوانان شاهنامه اشخاصی‌اند که دارای سجایای اخلاقی و انسانی‌اند؛ از نگاه فردوسی، پهلوانان باید «وفای به عهد» را ویژگی برجسته خود قرار دهند و از پیمان‌شکنی به دور باشند؛ فردوسی در شاهنامه، قهرمانان و پهلوانانی را توصیف می‌کند که درس «وفای به عهد» را به انسان‌ها می‌آموزند. او ارزش «وفای به عهد» را در تقابل با پیمان‌شکنی در ابیات زیر، زیبا، توصیف کرده است:

مبادا که گردی تو پیمان شکن خاکست پیمان شکن را کفن
مکن یاری مرد پیمان شکن که پیمان شکن کس نیرزد کفن
(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۷۹/۲)

فردوسی، حرف دل خود را از زبان پهلوانان و قهرمانان، با مردم در میان می‌گذارد. او خواستار مهر و وفاست و از پیمان‌شکنی که مایه بدفرجامی است، بیزار است. «وفای به عهد» در فرهنگ ایرانی همواره پسندیده بوده است و پیش از شاهنامه در مزدیسنا، به منزلت آن اشاره شده است. صدراپی می‌نویسد: «بیهوده نیست که در مزدیسنا، ایزدی نگهبان پیمان است. در این آیین دروغ را عهدشکنی می‌دانند و برای آن عواقبی وخیم قائل هستند. شقی‌ترین در میان مردمان کسی است که به صفت دروغ‌گویی متصف باشد. ایزد مهر، موکل پیمان است با هزار گوش و هزار چشم و ده هزار دیده‌بان که شبانه‌روز بی‌خواب در بالای برجی بسیار بلند ایستاده و نگران است که هر که را دروغ گوید و عهد بشکند، بسزا رساند. در گردونه این ایزد دلیر که دستش به شرق و غرب عالم می‌رسد، هزار تیر و کمان و هزار نیزه و هزار شمشیر و هزار گرز موجود است. همه این بر ضد کسی به کار می‌رود که دروغ می‌گوید و بر پیمان خویش نمی‌پاید و مهره دروغگو را به داغ فرزندش نشاند، خانه اش را ویران سازد و خیر و برکت از کشت و گله‌اش بگیرد در میدان جنگ مغلوبش کند، از خوشی زندگانی محرومش سازد و از پاداش روز واپسین بی‌بهره‌اش کند» (صدراپی، ۱۳۹۵: ۱۲۲). در شاهنامه، فردوسی به خاطر معیارهای چندی وفای به عهد را مورد نکوداشت قرار می‌دهد که آنها را می‌توان در موارد زیر دسته‌بندی و تحلیل نمود:

الف. صلح و دوستی

صلح و دوستی یکی از نتایج مهم «وفای به عهد» بشمار می‌آید که فردوسی به خاطر کارکرد مثبتش، آن را می‌ستاید؛ چرا که صلح و دوستی موجب امنیت و آرامش و به دنبال آن شادی و نشاط در جامعه است. فردوسی وفای به عهد را از زبان قهرمانان و پهلوانان

شاهنامه به خوبی بازتاب می‌دهد. وفای به عهد از ویژگی‌های جذاب شخصیت سیاوش است. «پیمان شکنی در جهان اسطوره، یعنی دوری از حقیقت و معرفت نداشتن به خداوند. سیاوش به هیچ‌حال، پیمان خود را با افراسیاب نمی‌شکند؛ زیرا در اندیشه او، پیمان‌شکنی بیرون افتادن از راه خداست» (مسکوب، ۱۳۷۰: ۳۷-۳۶). در شاهنامه «سیاوش پس از پیروزی بر لشکر افراسیاب، نامه‌ای به کیکاووس می‌نویسد و پیروزی‌ها و بهروزی‌هایش را نتیجه لطف خداوند می‌داند و در برابر خداوند سر تسلیم فرود می‌آورد؛ اما کیکاووس از صلح سیاوش با افراسیاب برمی‌آشوبد و از سیاوش می‌خواهد که گروگان‌ها را نزد او بفرستد و با افراسیاب پیمان‌شکنی کند و جنگی غافلگیرانه را با افراسیاب آغاز کند، سیاوش نمی‌پذیرد. او نه تنها ریختن خون بیگناهان را سرکشی از فرمان الهی به شمار می‌آورد؛ بلکه پیمان‌شکنی بی‌دلیل را نیز سبب آشفستگی جامعه می‌داند. پیمان‌شکنی به نوعی برهم زننده آشتی و نظم اخلاقی است؛ چرا که پیمان‌ها هستند که نظم جامعه را حفظ می‌کنند و عدول از آنها آشفستگی‌هایی را در آیین‌ها و نظام اجتماعی در پی دارد. پیمان شکن گناهکار، سراسر کشور را ویران می‌کند و در دوزخ با تحمل غذایی گران باید کفاره آن را بپردازد. پیمان چه با درست‌کاران بسته شود و چه با نابکاران، هرگز نباید شکسته شود» (آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۸۶).

سیاوش گروگان‌ها و خواسته‌ها را به نزد افراسیاب می‌فرستد و پایداری در عهد خود را چنین بازگو می‌کند:

از این آشتی جنگ بهر من است	همه نوش تو درد و زهر من است
ز پیمان تو سر نکردم تهی	وگر چه بمانم ز تخت مهی
به خیره همی جنگ فرمایدم	بترسم که سوگند بگزایدم

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۱/۳)

با تأملی در ابیات بالا درمی‌یابیم که وفای به عهد یکی از راه‌های صلح است و پیمان‌شکنی موجب نابودی جامعه و خود است. وفای به عهد نه تنها در این جهان با آبرو و حرمت فرد پیوند دارد، فردوسی به فکر جهانی دیگر نیز هست و می‌گوید پیمان‌شکنی عنصری پلید است که ایزد را خوش نمی‌آید و عاقبت بدی در انتظار آدمی خواهد بود.

در شاهنامه، سیاوش، نماد بارز وفای به عهد در ماجرای سودابه به شمار می‌آید؛ کسی که به خاطر تهمت ناروا به او، گذر از آتش را قبول می‌کند و جوانمردانه به عهد خود وفا کرده و صداقت خود را نشان می‌دهد. در آغاز داستان، که سودابه پیمان‌شکنی سیاوش با

کیکاووس را درخواست می‌کند، او به این خواسته تن نمی‌دهد و به عهد خود وفادار میماند، فردوسی این پایبندی به عهد و پیمان را این چنین توصیف می‌کند:

یکی شاد کن در نهانی مرا	بخشای روز جوانی مرا
فزون زان که دادت جهاندار شاه	بیاریمت یاره و تاج و گاه
وگر سربپیچی ز فرمان من	نیاید دلت سوی پیمان من
کنم بر تو بر پادشاهی تباه	شود تیره بر روی تو چشم شاه
سیاوش بدو گفت هرگز مباد	که از بهر دل سر دهم من به باد
چنین با پدر بیوفایی کنم	ز مردی و دانش جدایی کنم

(همان: ۲۵/۱)

فردوسی اینگونه وفای به عهد را که نماد صداقت است، می‌ستاید. در قسمتی دیگر، وفای به عهد با گنه‌کاری، پیوند داده می‌شود و شکستن پیمان، گناهی بزرگ تلقی می‌شود. از جمله سام در پاسخ به بزرگان ایران که از وی می‌خواهند تا خود به جای نوذر، امور را در دست گیرد و بر مسند شاهی نشیند، آنان را از پیمان‌شکنی برحذر می‌دارد:

شما بر گذشته پشیمان شوید	بنوی ز سر باز پیمان شوید
گر آمرزش کردگار سپهر	نیابید و از نوذر شاه مهر
بدین گیتی اندر بود خشم شاه	به برگشتن آتش بود جایگاه

(همان: ۹/۲)

ب. صداقت

از دیگر معیارهایی که فردوسی وفای به عهد را به خاطر آن می‌ستاید، صداقت در عهد و پیمان است. فردوسی صداقت در عهد و پیمان را موجب امنیت و آرامش و از ویژگیهای برتر انسان به شمار می‌آورد. سام با پسر خود (زال) عهد می‌بندد که با خوشرویی و ملایمت رفتار نماید؛ اما با گذر زمان دلبستگی زال به رودابه نمایان می‌شود و پدر نیز با این کار مخالف است؛ اما دیگر، چاره‌ای نمی‌بیند، جز این‌که به عهد و وفای خود صادق باشد. فردوسی این عهد و پیمان را این‌گونه بازگو می‌کند:

پذیرفتم از دادگر داورم	که هرگز ز پیمان تو نگذرم
------------------------	--------------------------

(همان: ۱۷۳/۱)

ز پیمان نگردد سپهبد پدر	بدین کار دستور باشد مگر
که من دخت مهراب را جفت خویش	کنم راستی را به آیین و کیش
بپیمان چنین رفت پیش گروه	چو باز آوریدم ز البرز کوه
که هیچ آرزو بر دلت نگسلم	کنون اندرین است بسته دلم

(همان: ۱۷۸/۲)

در شاهنامه حتی افراد منفی و منفور نیز به عهد و پیمان خود صادق‌اند و این نیز به ارزش والای عهد و پیمان صّحه می‌گذارد. در داستان جمشید با عهد و پیمانی روبه‌رو هستیم که درست و منطقی نیست؛ اما چون آن عهد و پیمان بسته شده، باید به آن عمل کرد. در این داستان، ابلیس از ضحاک می‌خواهد پدر خود را بکشد، چون ضحاک بر این امر، عهد می‌بندد، دیگر چاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه به عهد خود عمل کند و به خاطر عدم پیمان‌شکنی، پدر خود را می‌کشد.

بدو گفت پیمانت خواهم نخست	پس آنکه سخن برگشایم درست
جوان نیکدل گشت فرمانش کرد	چنان چون بفرمود سوگند خورد
که راز تو با کس نگویم ز بن	ز تو بشنوم هر چه گویی سخن
... به ابلیس گفت این سزاوار نیست	دگر گوی کین از در کار نیست
بدو گفت گر بگذری زین سخن	بتابی ز سوگند و پیمان من
بماند به گردنت سوگند و بند	شوی خوار و ماند پدرت ارجمند

(همان: ۴۵/۲-۴۴)

در جنگ رستم و اسفندیار، رستم و رخس او آسیب می‌بیند. سیمرغ به خواسته زال برای شفابخشی می‌آید و در اینجاست که سیمرغ با رستم عهد و پیمان می‌بندد و رستم نیز به آن پیمان وفادار می‌ماند.

بپرهیزی از وی نباشد شگفت	مرا از خود اندازه باید گرفت
که آن جفت من مرغ با دستگاه	بدستان و شمشیر کردش تباه
اگر با من اکنون تو پیمان کنی	سر از جنگ جستن پشیمان کنی
نجویی فزونی به اسفندیار	گه کوشش و جستن کارزار

ور ایدونک او را بیامد زمان
 پس آن گه یکی چاره سازم ترا
 چو بشنید رستم دلش شاد شد
 بدو گفت کز گفت تو نگذرم

نیندیشی از پوزش بیگمان
 بخورشید سر برفرازم ترا
 از اندیشه بستن آزاد شد
 و گر تیغ بارد هوا بر سرم

(همان: ۲۹۷/۶)

سیمرغ با رستم عهد و پیمان می‌بندد که اسفندیار را از نبرد منصرف کند و رستم نیز به این پیمان صادق می‌ماند؛ اما صداقت در عهد موجب نمی‌شود که درگیری اتفاق نیفتد؛ چرا که اسفندیار راه دوستی را نمی‌پذیرد و در این جاست که رستم با راهنمایی سیمرغ او را از پای درمی‌آرد.

ج. راست‌گویی

راستی و درستی یکی از فضایل اخلاقی است که فردوسی آن را به عنوان یک صفت پسندیده، می‌ستاید. چنانکه حتی این فضیلت اخلاقی را به دنیای دیگر نیز مرتبط می‌کند و می‌گوید کردار نیک پاداش اخروی را به دنبال خواهد داشت و چون هیچکس در این دنیا جاودان نیست، پس بهتر است که راست‌گویی را به عنوان ارزشمندترین فضیلت‌ها در وجود خود پرورش داده و تقویت کنیم.

از آنجایی که تأثیر‌پذیری شاهنامه از اوستا روشن است و یکی از آبشخورهای شاهنامه این کتاب مقدس زرتشتیان است، مقوله «راست‌گویی» در هر دو اثر جایگاه والایی دارد و «جستار راستی در دو جلوه بزرگ مینوی آن یعنی اوستا و شاهنامه، چنان جایگاه بلندی دارد و آنچنان در هر «جای» و «گاهی» بازگو می‌شود که بررسی آن و شناخت تیز و ژرف معنای آن در خور ژرف‌نگری است» (ثاقب فر، ۱۳۷۷: ۲۴۴-۲۴۳). از منظر فردوسی، اوضاع مملکت، زمانی بهبود می‌یابد که در آن راستی و درستی حاکم باشد. دروغ و دورویی و گسترش آن در جامعه، مایه فساد است. از این جهت است که مقابله با دروغ یکی از اولین اهداف حرکت‌های راستین اجتماعی است. فردوسی به تبع از وجدان انسانی و سرمایه دینی خود، دروغ را گناهی بزرگ و دروغگو را گناهکار می‌داند و پیوسته در پی برانداختن سایه دروغ از چشم اندازهای اجتماعی است. فردوسی با شَم نیرومند اجتماعی که دارد، دروغ و کژگویی را ناشی از بیچارگی می‌داند و آدمیان را به همدردی با چنین آدم‌ها فرامی‌خواند تا این رذیلت اخلاقی را از سرچشمه بخشکاند.

سخن گفتن کژ ز بیچارگیست
 به بیچارگان بر بیاید گریست

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۵۴/۸)

زبان را مگردان به گرد دروغ
چو خواهی که بخت از تو گیرد فروغ
(همان: ۲۷۷/۸)

فردوسی راستی را به عنوان یکی از پدیده‌های مهم در تکوین رشد فکری انسانی و جوامع بشری، همواره می‌ستاید و دروغ را که مایه تباهی و گمراهی است، همواره نکوهش می‌کند.

۲-۱-۳- پاسداشت راستی و گونه‌های آن

فردوسی، راست‌گویی را یکی از فضایل اخلاقی والای انسانی معرفی می‌کند و ارزش و نکوداشت آن را نه تنها از زبان خود، که از زبان دیگران از جمله شاهان و پهلوانان و ... بیان می‌دارد. بر این اساس، گستره یادکرد این ارزش اخلاقی در شاهنامه وسیع بوده و به عنوان یک امر متعالی به انحاء متفاوت، به آن توصیه می‌شود. فردوسی، سعادت و کمال انسان را در گرو این صفت متعالی می‌داند که آن در دسته‌بندی‌های زیر قابل بررسی است:

الف. دوری از آز و گمراهی

فردوسی بر این است که پایبندی به راستی، انسان را از گمراهی نجات می‌دهد:

همه راستی جوی و فرزاندگی
ز تو دور باد آز و دیوانگی

(همان: ۱۷۴/۷)

در شاهنامه، کلمه «راستی» را اغلب در تضاد با کلمه «کاستی و کژی» مشاهده می‌کنیم. این بدین معناست که فردوسی، برای درک مفهوم راستی، آن را در تقابل با کلمه متضاد آن قرار می‌دهد و از این طریق، فضیلت یکی و کراهت دیگری را گوشزد می‌کند. راستی را پسندیده‌ترین صفت انسانی معرفی می‌کند که به رستگاری منجر می‌شود و ناراستی را اخلاقی نکوهیده می‌داند که به کژی و گمراهی رهنمون می‌سازد. فردوسی در قسمتی از شاهنامه از زبان فرزندان، راستی و درستی را چنین مورد تحسین قرار می‌دهد:

بهر کار در پیشه کن راستی
چو خواهی که نگزایدت کاستی

(همان: ۲۱۱/۲)

ب. پایداری جهان

پایداری و استواری جهان را در گرو درست‌کاری می‌داند و آن را چنین نکو می‌دارد:

چو گیتی تهی ماند از راستان
تو ایدر به بودن مزین داستان

(همان: ۱۰۵/۳)

ج. مایه آرامش و خوشبختی

راستی را مایه آرامش و خوشبختی می‌داند که برای انسان همیشه نشاط و خرمی می‌آورد:

چو با راستی باشی و مردمی نبینی به جز خوبی و خرمی
(همان: ۷۶/۷)

از همه مهمتر، راستی را توشه‌ای برای فردا دانسته و مورد نکوداشت قرار می‌دهد:
نماند بر این خاک جاوید کسی ترا توشه از راستی باد و بس
(همان: ۱۶/۸)

د. مایه ترقی و پیشرفت

فردوسی با آوردن نمونه‌هایی برای نکوداشت عنصر «راستی»، سعی دارد بُعد اجتماعی آن را برجسته‌تر کند. چنانکه فرمانبرداری از شاه را راستی و مایه پیشرفت و ترقی مملکت می‌داند و سرپیچی از فرمان او را عامل نابسامانی اوضاع کشور قلمداد می‌کند:
چون شاه از تو خشنود شد، راستیست وزو سرپیچی، در کاستیست
(همان: ۳۱۸/۸)

فردوسی همواره راستی را زیور تخت و تاج پادشاهان می‌داند و به رعایت آن فرامی‌خواند:
بکزی تو را راه نزدیکتر سوی راستی راه باریکتر
بکاری کزو پیشدستی کنی به آید که کندی و سستی کنی
اگر جفت گردد زبان بر دروغ نگیرد ز بخت سپهری فروغ
وگر شاه با داد و بخشایشست جهان پر ز خوبی و آسایشست
وگر کزی آرد بداد اندرون که بستش بود خوردن و آب خون
(همان: ۵۴/۸-۵۳)

کیقباد در پادشاهی خود برای سامان دادن به جامعه، راستی را نکو می‌دارد و سرپیچی از آن را سبب خشم خدا می‌داند.

چنین گفت با نامور مهتران که گیتی مرا از کران تا کران
اگر پیل با پشه کین آورد همه رخنه در داد و دین آورد
نخواهم به گیتی جز از راستی که خشم خدا آورد کاستی
(همان: ۷۳/۲)

در این ابیات فردوسی با بیانی روشن به ارزش «راستی» اشاره می‌کند و وظیفه شاه را ممانعت از نابسامانی در جامعه و حفظ صلح و پاسداری از راستی می‌داند. در داستان سیاوش، راستی و درستی از صفات ایزد به شمار آمده و ستایش و بزرگداشت آن بدین گونه ایراد شده است:

خداوند هستی و هم راستی نخواهد ز تو کژی و کاستی
جز از رای و فرمان او راه نیست خور و ماه ازین دانش آگاه نیست
(همان: ۲۰۳/۳)

فردوسی برای برجسته کردن بُعد دینی عنصر «راستی» از زبان خسرو پرویز می‌گوید:
جز از راستی هر که جوید ز دین برو باد نفرین بی‌آفرین
(همان: ۹۸/۹)

در فرازی دیگر از شاهنامه، فردوسی راستی را نکو می‌دارد، هر چند که به ضرر آدمی باشد:

بگویم بدو من همه راستی گر آید بجان اندرون کاستی
(همان: ۳۹۳/۵)

فردوسی، راستی و راستگویی را به عنوان یکی از صفات پسندیده بشری مورد ستایش قرار می‌دهد و معتقد است نباید از این کردار نیک، دست برداشت. در واقع این یکی از برجسته‌ترین نکوداشت‌ها از عنصر «راستی» به شمار می‌آید و نشان پاکی درون و بیزاری از راه کژی و ناراستی است.

۲-۱-۴- پاسداشت مهر و دوستی و گونه‌های آن

مهر و دوستی در شاهنامه تقریباً معادل هم هستند و در بیشتر موارد مهر در معنای دوستی به کار رفته است. مهر و دوستی از جمله عناصر و پدیده‌های مهم در زندگی است که فردوسی، آن را به عنوان یکی از مقوله‌های مهم پیشرفت در زندگی می‌داند. او در بخش‌هایی از شاهنامه، ابعاد گوناگون دوستی با افراد خوب را توصیف کرده است. با نگاهی به شاهنامه، درمی‌یابیم که فردوسی، مفهوم دوستی را هم در رابطه فردی و هم در معنای اجتماعی آن به کار برده است. معیارهایی همچون راستی و درستی، فروتنی، وفاداری، پاکی و ... را برای انتخاب دوست مؤثر می‌داند و در جای جای شاهنامه، این صفات پسندیده را

نکو می‌دارد. فردوسی، دوست خوب را برادر معرّفی می‌کند و می‌سراید:
 که هر کو برادر بود، دوست به چو دشمن شود، بی پی و پوست به
 (همان: ۱۱۶/۹)

در جایی فردوسی بهترین دوست را خداوند معرّفی کرده است:
 تو را پاک یزدان چنان آفرید که مهر بر تو حرکت بدید
 (همان: ۱۵/۳)

چنان شد دلش باز پر مهر اوی که دیده نه برداشت از چهر اوی
 (همان: ۲۴/۳)

از جمله مقوله‌های مهمّی که فردوسی برای شناساندن مفهوم دوستی به کار می‌برد، بهره‌گیری از عنصر ضدّ آن یعنی «دشمنی» است؛ در شاهنامه، برای پی بردن به جهان‌بینی فردوسی باید عناصر متقابلی را که برای یک واژه در نظر می‌گیرد مورد واکاوی قرار داد. بنابراین، دشمنی یکی از عناصر برجسته در مقابل عنصر دوستی به شمار می‌آید که در یک هم‌آیی برای صحّه گذاشتن به معنای مثبت دوستی به کار می‌رود.
 ز دشمن مکن دوستی خواستار و گر چند خواند تو را شهریار
 (همان: ۲۰۴/۶)

کسی کآشتی جوید و سور و بزم نه نیکو بود پیش رفتن به بزم
 (همان: ۶۲/۳)

با تأملی در ابیات بالا درمی‌یابیم که فردوسی برای تفهیم عنصر دوستی، آن را در برابر عنصر متضاد آن یعنی «دشمنی» قرار داده و بر این عقیده است که نباید با دشمن، دوستی کرد.

در شاهنامه، نه تنها ندای دوستی و مهرورزی فردوسی، هم به صراحت در ابیات و هم در تحلیل داستان‌ها به گوش می‌رسد، بلکه برای دوست‌یابی هم توصیه‌های کلیدی را می‌توان دید. ویژگی‌هایی که در شاهنامه برای انتخاب دوست برشمرده شده، آنچنان زنده و کاربردی‌اند که گویی برای امروز ما توصیه شده‌اند؛ دانشوری، راستی و یکرنگی، فروتنی، هوشمندی، جوانمردی، عدالت‌ورزی، خوش‌خلقی، خوشرفتاری، پاکی، غمخواری،

خوشرویی، دوری‌گزینی از گناه، کردار نیک و... از ویژگی‌هایی است که در جای‌جای شاهنامه به عنوان معیار انتخاب دوست، سفارش شده‌اند. با سیری در شاهنامه، درمی‌یابیم که فردوسی به‌خاطر معیارهای چندی، مهر و دوستی را مورد تحسین قرار می‌دهد. فردوسی برای نکوداشت پدیده اخلاقی دوستی معیارهایی را برمی‌گزیند که در صورت وجود این معیارها، دوستی را هدفمند و ارزشمند به شمار می‌آورد:

الف. فروتنی

فردوسی در شاهکار ادبی خود برای صّحّه گذاشتن به مقام و منزلت مهر و دوستی، آن را با صفات چندی می‌آراید و به شیوه مستقیم و غیرمستقیم معیارهای مهر و دوستی را به تصویر می‌کشد. او پایداری در روابط دوستانه را خواستار است و بی‌مهری را موجب ناامنی در زندگی و جامعه معرفی می‌کند. از جمله معیارهای مهمی که فردوسی با نظر به آن، مقام و مرتبه مهر و دوستی را مورد نکوداشت قرار می‌دهد، «فروتنی» است. او دوست خوب را متّصف به صفت فروتنی می‌داند که این صفت نیز مایه خوش‌وقتی و نشاط دوست است:

کسی کو فروتن‌تر و رادتر دل دوستانش بدو شادتر

(همان: ۳۰۸/۸)

ب. دانایی و خردمندی

یکی از ویژگی‌های مهم در دوستی، خرد و دانایی است. فردوسی پیشرفت و کامیابی را در گرو داشتن دوست خوب می‌داند و دوستی با کسی را که بهره‌ای از علم و فرهنگ ندارد، خوش نمی‌دارد:

که ناخوش بود دوستی با کسی که مایه ندارد ز دانش بسی

(همان: ۷۸/۶)

خردمند مرد ار ترا دوست گشت چنان دان که با تو بیک پوست گشت

(همان: ۲۱۴/۷)

ز نادان نیابی جز از بتری نگر سوی بی‌نشان ننگری

(همان: ۲۰۳/۷)

ج. وفاداری

فردوسی با جهان‌بینی خاص خود، مهر و دوستی را در سراسر شاهنامه بازتاب می‌دهد. او علاوه بر اینکه کارکرد مهر و دوستی را مثبت می‌نگرد، از سویی دیگر دوستی و مهربانی را به تمام افرادی نسبت می‌دهد که در امور کشورداری مشغول هستند؛ بدین معنا که

او دوستی میان کشورها را نیز خواستار است و همه را به دوستی و راستی و وفاداری به یکدیگر دعوت می‌کند تا از این طریق وضعیت جامعه سر و سامان یابد.

چه نیکوتر از باوفادار دوست	وفاداری از دوستان بس نکوست
خنک در جهان مرد پیمان منش	که پاکی و شرمست پیرامنش
چو جانش تنش را نگهبان بود	همه زندگانش آسان بود

(همان: ۱۹۵/۸)

د. گفتار نیک

فردوسی راستی را در گفتار هم نکو می‌دارد و می‌سراید:

که یار جوان چرب و شیرین سخن	به از پیر نستوه گشته کهن
بزرگ آن کسی کو بگفتار راست	زبان را بیاراست و کژی نخواست

(همان: ۸۲/۹)

هـ صلح و آرامش و پرهیز از کینه‌جویی

فردوسی در فرازی دیگر، مهر و دوستی را برای زدودن کینه به کار می‌بندد. او از زبان منوچهر که بعد از جنگ گروهی در اسارت اوست، مردم را به مهر و دوستی دعوت می‌کند:

کنون روز داد است و بیداد شد	سران را سر از کشتن آزاد شد
همه مهر جوید و افسون کنید	ز تن آلت جنگ بیرون کنید
بدان را ز بد دست کوتاه کنید	همه موبدان بر خرد ره کنید
از این پس کسی را مریزید خون	که بخت جفا پیشگان شد نگون

(همان: ۱۳۰/۱)

فردوسی برای دور ماندن انسان از پرتگاه کینه‌جویی، با روایت فرجام پادشاهی کیخسرو، تلاش دارد تأثیر سخن خود را دو چندان کند:

تو از کار کیخسرو اندازه گیر	کهن گشته کار جهان تازه گیر
که کین پدر باز جست از نیا	به شمشیر و بر چاره و کیمیا
نیا را بکشت و خود ایدر بماند	جهان نیز منشور او برنخواند
چنین است رسم سرای سپنج	بدان کوش تا دور مانی ز رنج

(همان: ۲۴۰/۵)

فردوسی در توصیف صحنه‌های نبرد، هر چند به خواننده امکان می‌دهد در همه

آوردگاه‌ها در پیکره قهرمانان حلول کرده و شاهد لحظه به لحظه اتفاقات باشد؛ اما خود، برآیندی متفاوت از دیدگاه خواننده ارائه می‌دهد و انجام داستان‌ها را با شگرد خاصی به سمت و سوی صلح و آشتی می‌کشاند و به آن دعوت می‌کند. از جمله از زبان ایرج می‌گوید:

بیهوده از شهریار زمین مدارید خشم و مجوید کین
(همان: ۹۸/۱)

فردوسی هر چند در جنگ و نبرد بین ایرانیان و دیگر کشورها قهرمانان و پهلوانان را به عرصه داستان فرامی‌خواند؛ اما در موارد زیادی انسان‌های آن سرزمین‌ها را به مهر و دوستی دعوت می‌کند. از جمله در شاهنامه به موارد چندی از اینگونه مسائل می‌توان اشاره کرد که نمونه بارز آن سیاوش است. او در پی صلح بین ایران و توران است. از دیگر شخصیت‌هایی که نوع دوستی و مهر و محبت با دیگر مردمان را به خوبی بازتاب می‌دهد، زال است. او عاشق رودابه می‌شود که از ملتی دیگر است؛ اما پدرش به این ازدواج راضی نمی‌شود؛ چرا که دشمنی بین او و ملتی که رودابه از آن است، حاکم است. بالاخره فرجام داستان با رضایت پدر زال به ازدواج زال و رودابه منجر می‌شود و این نیز حکایت از برقراری مهر و دوستی در برخی موارد بین ملل مختلف دارد که در قسمتی از شاهنامه به وضوح به آن پرداخته شده است و از محتوای ابیات زیر نیز می‌توان به آنها پی برد.

چه باید همی‌خیر، خون ریختن	چنین دل به کین اندر آویختن
پراکنده گردد بدهر این سخن	اباشاه توران فگنندیم بن
زبان برگشایند بر من بب	بهر جایگاهی چنان چون سزد
به کین بازگشتن بریدن ز دین	کشیدن سر از آسمان بر زمین
چنین کی پسندد ز من کردگار	کجا بردهد گردش روزگار

(همان: ۶۸-۶۷/۳)

۳- نتیجه‌گیری

شاهنامه فردوسی گنجینه عظیمی از آیین‌ها، باورها، منش‌ها و خصلت‌های اجتماعی و فردی است که علاوه بر وجوه کلان حماسی و اسطوره‌ای، ارزش‌ها و پدیده‌های مورد احترام و مناسبات میان شخصیت‌ها را در سطوح مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بازتاب می‌دهد. از این میان، پاسداشت مفاهیم عام انسانی از جمله وطن‌دوستی، وفای به عهد، راست‌گویی، مهر و دوستی و... از بسامد بالایی در شاهنامه برخوردار است که حکیم

طوس، با گرایش و استمداد از معیارهای چندی، این مفاهیم ارزشمند و انسانی را مورد نکوداشت قرار داده است. او در ستایش و پاسداشت پدیده‌ی وطن‌دوستی، با بهره‌جویی از دلایل و معیارهایی از جمله جانفشانی در راه وطن، ترجیح وطن بر علایق شخصی، حفظ نام و آبرو و... به ارجداشت وطن‌پرستی می‌پردازد؛ او گاه به صورت مستقیم و گاه به شکلی غیرمستقیم و از زبان قهرمانان و پهلوانان شاهنامه، وطن‌پرستی را مورد نکوداشت قرار می‌دهد. فردوسی در مقام ستایش پدیده‌ی وفای به عهد، معیار صلح و دوستی، صداقت، مقابله با دشمن و حفظ نام را برای پاسداشت آن در اولویت قرار می‌دهد. پدیده‌ی راست‌گویی از دیگر مفاهیم پربرسامد عام انسانی در شاهنامه به شمار می‌آید که شاعر آن را با دلایل خاصی، مورد پاسداشت قرار می‌دهد. از جمله شاعر در نکوداشت آن، معیار پایداری جهان، پرهیز از آز و گمراهی و... را در نظر می‌گیرد. مقوله‌ی مهر و دوستی از دیگر مفاهیم عامی است که شاعر آن را به این دلیل که ثبات و پایداری و همدلی و همگامی را به ظهور می‌رساند، مورد پاسداشت قرار می‌دهد. او مهر و دوستی را برای همه توصیه می‌کند و در انتخاب دوست به وفاداری، فروتنی، خردمندی و... توصیه می‌کند.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آموزگار، ژاله (۱۳۸۶)، *زبان، فرهنگ، اسطوره*، تهران: معین.
- ۳- ابن منظور (۱۴۱۹)، *لسان العرب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی
- ۴- احمدی، حبیب، بذرافکن، حمیرا، عربی، علی (۱۳۹۱)، «بازنمایی اجتماعی شاهنامه‌ی فردوسی (بررسی هویت فرهنگی اجتماعی نهاد خانواده ایرانیان از نگاه فردوسی)»، *زن در فرهنگ و هنر*، دوره‌ی ۴، شماره‌ی ۲، صص ۸۳-۱۰۰.
- ۵- ادیب برومند، عبدالعلی (۱۳۸۰)، *به پیشگاه فردوسی*، چ اول، تهران: شبانیز.
- ۶- افراسیاب‌پور، علی اکبر (۱۳۹۰)، «تعلیم دوستی در شاهنامه»، *ادبیات تعلیمی*، سال ۳، ش ۱۲، صص ۲۰۴-۱۸۱.
- ۷- انصاف پور، غلامرضا (۱۳۵۹)، *روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران از اسلام تا یورش مغول*، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۸- بهرامی احمدی، حمید (۱۳۸۲)، «شعوبیه و تأثیرات آن در سیاست و ادب ایران و جهان اسلام»، *مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)*، شماره‌ی ۱۹، صص ۱۶۲-۱۳۵.
- ۹- ثاقب‌فر، مرتضی (۱۳۷۷)، *شاهنامه‌ی فردوسی و فلسفه‌ی تاریخ ایران*، چ اول، تهران: قطره و معین.

- ۱۰- جلالی، حسین (۱۳۷۵)، «پژواک فرهنگ پیمان و پیمان داری در شاهنامه و متون اوستایی و پهلوی»، *فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی*، دوره ۱۲، شماره ۶، صص ۱۹۶-۱۸۱.
- ۱۱- چهری، طیب، صفایی مقدم، مسعود، جوکار، منوچهر (۱۳۹۶)، «فضیلت وطن دوستی در شاهنامه و نظریه فضیلت ارسطو»، *مطالعات ملی*، دوره ۱۸، شماره ۲، صص ۱۱۴-۹۹.
- ۱۲- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱)، *سخنهای دیرینه*، به کوشش علی دهباشی، چ اول، تهران: افکار.
- ۱۳- رحیمی، مصطفی (۱۳۶۹)، *تراژدی قدرت در شاهنامه*، چ اول، تهران: نیلوفر.
- ۱۴- ریاحی، محمدامین (۱۳۸۰)، *فردوسی*، چ سوم، تهران: طرح نو.
- ۱۵- صدرایی، رقیه (۱۳۹۵)، «تحلیل و بررسی شخصیت سیاوش در شاهنامه براساس نظریه ماکس وبر درباره رهبر آرمانی (کاریزماتیک)»، *پژوهشنامه ادب حماسی*، سال ۱۲، ش ۲، صص ۱۲۷-۱۱۷.
- ۱۶- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۴)، *حماسه‌سرایی در ایران*، چ ششم، تهران: فردوسی.
- ۱۷- عبدالعلی‌پور، شعله و مدرسی، فاطمه (۱۳۸۵) «مهر وطن در شعر گویندگان پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطیت»، *مجله علامه پاییز*، ش ۱۱، صص ۱۰۴-۷۷.
- ۱۸- علوی مقدم، سیدمحمد (۱۳۷۱)، «اخلاق در شاهنامه»، *کیهان اندیشه*، شماره ۴۱، صص ۱۷۳-۱۵۳.
- ۱۹- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴)، *شاهنامه فردوسی (از روی چاپ مسکو)*، به کوشش سعید حمیدیان، جلد (۹-۱)، چ دوم، تهران: داد.
- ۲۰- فلسفی، نصرالله (۱۳۱۳)، «وطن‌پرستی فردوسی»، *مجله مهر*، سال ۲، ش ۵ و ۶، صص ۴۲۴-۴۰۹.
- ۲۱- کشاورز، فتح الله (۱۳۸۱)، *ادبیات حماسی*، تهران: آن.
- ۲۲- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۰)، *سوگ سیاوش*، تهران: خوارزمی.
- ۲۳- ملا احمد، میرزا (۱۳۸۸)، *بیا تا جهان را به بد نسپریم*، تهران: امیرکبیر.
- ۲۴- نولدکه، تئودور (۱۳۲۷)، *حماسه ملی ایران*، چ سوم، تهران: سپهر.
- ۲۵- ون دث، ژان و اسکار بروگ، الینور (۱۳۷۸)، «چیستی ارزش»، *فصلنامه قبسات*، دوره ۴، شماره ۱۳، صص ۱۲۵-۱۱۰.